

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

اقل و اكثر ارتباطی در اجزاء تحلیلیه

در بحث اقل و اكثر ارتباطی قبل از اینکه وارد تنبیهات شویم چند مطلب باقی است که باید آنها را عرض کنیم، تا اینجا آنچه را که بحث کردیم در اقل و اكثر ارتباطی در شك در اجزاء، در شبهات وجوبیه است، تمام بحث‌های صورت گرفته در مورد شك در اجزاء بود، اما یکی از مواردی که مطرح می‌شود این است که در اقل و اكثر ارتباطی در شك در شرایط و موانع باید چه گفت؟ اگر در يك جا ما شك کنیم در شرطیت يك شرطی برای يك واجب، مثلاً آیا طهارت برای نماز واجب است یا نه؟ طهارت برای طواف واجب است یا نه؟ در شك در شرطیت یا در شك در مانعیت، اینجا هم مسئله برمی‌گردد به اقل و اكثر ارتباطی، منتهی اقل و اكثر در شرایط و موانع است که گاهی اوقات از آن تعبیر می‌کنند به اقل و اكثر در اجزاء تحلیلیه، در مقابل آن قسم اول که اقل و اكثر در اجزاء خارجیّه است شرایط و موانع عنوان جزء تحلیلی را دارند و جزء خارجی نیستند، اما در حکم جزء هستند و تحلیلاً عنوان جزء را دارند.

اینجا از نظر حکم بحثی وجود ندارد، یعنی کسانی که در آنجا برائت عقلی و نقلی جاری می‌کنند در اینجا هم برائت عقلی و نقلی جاری می‌کنند، آنهایی که مثل مرحوم آخوند می‌گفتند برائت عقلی جاری نمی‌شود اما برائت شرعی جاری می‌شود، اینجا در اینجا باز همین نظر را دارند.

مرحوم محقق نائینی این بحث را مطرح کرده و مطلبی را که شیخ انصاری در کتاب رسائل بیان کرده، نقل می‌کند. مرحوم شیخ اظهار می‌دارد: «الأصل الجاری لنفي التکلیف یغني عن جریانہ فی طرف الشرطیّه»؛ در شك در شرطیت اصالة البرائة عن الشرطیه را جاری می‌کنیم می‌گوئیم آن اقل - یعنی مشروط - متیقّن است، این شرط برای ما مشکوک است، اصل برائت از این شرطیت است. آن وقت چون شرطیت امری انتزاعی است مرحوم شیخ می‌فرماید: اگر در منشأ انتزاع که عبارت از تکلیف باشد اصل برائت را جاری کردیم اصل جاری در نفي تکلیف ما را بی‌نیاز می‌کند از اینکه در این شرطیت که يك امر انتزاعی است اصالة البرائة را جاری کنیم و این را به صورت مطلق بیان کرده است.

نائینی می‌فرماید ما معتقدیم اینجا باید در مسئله تفصیل داد و صوری را بیان کردند، در همان جلد چهارم فوائد الاصول صفحه ۱۸۹ فصل پنجم دَوْران بین اقل و اكثر در شروط و موانع، که حالا ما کلام نائینی را باید بیان کنیم تا ببینیم آیا اشکالی که مرحوم نائینی به شیخ کرده اشکال واردی است یا خیر؟

مرحوم نائینی بعد از اینکه در اول بحث می‌فرمایند ما اگر در شرطیت يك شيء برای متعلّق تکلیف، متعلّق تکلیف مثل صلاة که متعلق وجوب است، اگر شك کردیم طهارت شرطیت دارد یا می‌فرمایند شك کردیم در شرطیت يك شیئی برای موضوع تکلیف،

در اعتق رقبه آنچه که متعلق است عتق است و آنچه که موضوع برای تکلیف است به اصطلاح مرحوم نائینی خود رقبه است، حالا اگر در شرطیت يك شرطی برای این رقبه ما شك کنیم که آیا در این رقبه ایمان شرط است یا شرط نیست، می‌فرمایند کلام در این شك در شرطیت هم در متعلق تکلیف و هم در موضوع تکلیف، همان کلامی است که ما در باب اجزاء گفتیم که برائت عقلي جریان ندارد و برائت نقلي جریان دارد و يك اشاره‌ای هم به نحوه‌ی جریان برائت نقلي و جریان حدیث رفع می‌کنند. در ادامه چون دنبال این هستند که آن اشکال را بر مرحوم شیخ وارد کنند، می‌فرمایند منشأ انتزاع شرطیت دو چیز است؛ شما در باب شریعت در تکالیف هر جایی که می‌گوئید این شرط برای این است، این شرطیت يك امر انتزاعی است، انتزاع منشأ انتزاع لازم دارد، می‌فرمایند منشأ انتزاع در شرطیت یا «التکلیف الغیری المتعلق بأجزاء العبادة و شرائطها» است، اگر يك تکلیف غیری مربوط به اجزاء عبادت و شرایط عبادت باشد، مثل اینکه مولا فرموده لا تصلی فی الحریر، در حریر نماز نخوان، یعنی لباس که یکی از شرایط مصلی است در این روایت نهی شده از لباس حریر در نماز، یا لا تصلی فیما لا یؤکل لحمه، می‌فرمایند ما می‌آئیم از لا تصلی فیما لا یؤکل لحمه استفاده می‌کنیم يك تکلیف غیری را، حرمت صلاة در غیر مأکول له، منتهی غیری است، یعنی لباس ما لا یؤکل لحمه و لبس آن فی نفسه اشکالی ندارد اما این تکلیف عنوان تکلیف غیری را دارد، این يك فرض که منشأ انتزاع شرطیت يك تکلیف غیری است.

فرض دوم منشأ انتزاع شرطیت تکلیف نفسی است، برای تکلیف نفسی می‌فرمایند این در جایی است که ما شرطیت را در اثر تراحم انتزاع می‌کنیم، مثل اینکه ما يك وجوب صلاة داریم، يك حرمت الغصب هم داریم، حالا اگر کسی خواست در مکان غصبی نماز بخواند اینجا می‌گوئیم اجتماع امر و نهی ممتنع است، يك. بعد می‌گوئیم اجتماع امر و نهی ممتنع است، ما خودمان آنجا مفصل بحث کردیم و جوازش را اثبات کردیم، حالا اینجا می‌گویند ما می‌گوئیم ممتنع است و بعد از امتناع می‌گوئیم یا امر بماند یا نهی، می‌آئیم جانب نهی را بر جانب امر غلبه می‌دهیم، بعد که غلبه دادیم می‌گوییم پس نماز در مکان غصبی باطل است، ما از اینجا چه چیز را انتزاع می‌کنیم؟ شرطیت مباح بودن مکان برای مصلی را، اینکه در رساله‌ها آمده که یکی از شرایط مکان مصلی این است که مکانش مباح باشد از این استفاده شده، راه فنی‌اش این است که ما شرطیت الإباحه را انتزاع کردیم، از يك تکلیف نفسی، کدام تکلیف نفسی؟ حرمة الغصب، با این بیان که ما حرمة الغصب را امتناعی شویم و بر جانب امر غلبه بدهیم و بیائیم این شرطیت الإباحه را انتزاع کنیم.

مرحوم نائینی می‌فرمایند در فرض اول که منشأ انتزاع شرطیت يك تکلیف غیری است، ما وقتی شك در شرطیت کردیم برائت شرعیه اینجا جریان دارد و باز در اینجا می‌فرمایند بلا فرق، اینجایی که منشأ انتزاع تکلیف غیری است، بلا فرق بینما إذا لم یکن فی البین تکلیف نفسی أصلاً، فرقی نمی‌کند که اصلاً ما تکلیف نفسی نداشته باشیم مثل پوشیدن لباس ما لا یؤکل لحمه، پوشیدن لباس ما لا یؤکل لحمه یعنی از پوستی باشد که لا یؤکل لحمه، این حرمت نفسی ندارد بلکه فقط حرمت صلاتی دارد، این يك فرض.

فرض دوم اینکه می‌فرماید همین جایی که شرطیت از يك تکلیف غیری انتزاع می‌شود ممکن است يك تکلیف نفسی هم در میان باشد مثل لبس الحریر، لبس الحریر برای رجال ولو در غیرنماز هم حرام است، او حرمت نفسی هم دارد اما می‌فرمایند لبس الحریر دو حرمت دارد، یکی حرمت نفسی دارد و یکی حرمت غیری دارد که ما از این حرمت غیری‌اش شرطیت را انتزاع کردیم. باز اینکه در رساله‌ها می‌نویسند لباس مصلی نباید حریر باشد، اگر کسی از شما سؤال کرد از کجا درآوردید؟ منشأ انتزاعش را نائینی می‌فرماید این حرمت نفسی لبس الحریر نیست، اینکه لبس الحریر حرمت نفسی دارد منشأ انتزاع نیست، منشأ انتزاعش همان روایتی است که می‌گوید لا تصلی فی لبس الحریر، یعنی نهی کرده از یکی از خصوصیات و شرایط و بیان کرده که لباس مصلی نباید حریر باشد، ما این شرطیت را از او انتزاع کردیم، بعبارة أخرى لبس الحریر هم حرمت نفسی دارد و هم حرمت غیری دارد و ما شرطیت عدم جواز لبس الحریر را بر حسب فرمایش نائینی از آن حرمت نفسی‌اش انتزاع نکردیم، خیلی چیزها حرمت نفسی دارد ولی ما انتزاع شرطیت نمی‌کنیم، فرض کنید شنیدن موسیقی حرمت نفسی دارد، حالا اگر کسی در نماز موسیقی را شنید، اینجا نمی‌توانیم بگوئیم از آن دلیل حرمت موسیقی انتزاع می‌کنیم این شرط را که صلاة مشروط است به عدم

استماع الموسیقي، چنین شرطی را انتزاع نمی‌کنیم. نگاه به نامحرم حرام است، حرمت نفسی دارد، اما فقیهی نمی‌گوید که یکی از شرایط نماز عدم النظر إلی الإمرأة محرّمة باشد، چنین چیزی نداریم، ولو اینکه اگر کسی در نماز نگاه حرام کند کار حرامی انجام داده، در نماز استماع به موسیقی کرد کار حرامی انجام داده ولی این منشأ انتزاع برای شرط نمی‌شود، شرطیت لسان دیگری لازم دارد. ما اگر لا تصلّی فی لبس الحریر نداشتیم نمی‌توانستیم عدم جواز استفاده‌ی لبس حریر را برای مرد در نماز داشته باشیم.

نائینی می‌فرماید در فرض اول، یعنی در آنجایی که شرطیت از يك تكلیف غیری انتزاع می‌شود این دو صورت دارد، یا کنار این تكلیف غیری ما يك تكلیف نفسی نداریم، ما هستیم و يك تكلیف غیری، مثل همین «لا تصلّی فیما لا یؤکل لحمه». غیر از این يك تكلیف نفسی که بگوید استفاده از لباس و پوست حیوان غیر مأکولّ له حرام است نداریم. دو: شرطیت انتزاع می‌شود از يك تكلیف غیری اما کنار این تكلیف غیری يك تكلیف نفسی هم وجود دارد مثل همین مثال لبس الحریر.

مرحوم نائینی در این بحث اقل و اکثر بحث‌های مفصلی کرده و مقرر در آخر بحث يك تعبیر خیلی عجیبی می‌کند که استاد ما افکار تازه، مهم و قوی و آراء محکمی را در این بحث ارائه داده و خیلی تعریف می‌کند با اینکه مرحوم کاظمی خیلی اهل این چیزها نیست ولی در آنجا حسابی از مرحوم نائینی تقدیر می‌کند. نائینی می‌فرماید منشأ انتزاع شرطیت یا وجوب غیری، تكلیف غیری یا تكلیف نفسی است، بعد در تكلیف غیری می‌فرماید فرقی نمی‌کند کنار این تكلیف غیری تكلیف نفسی نداشته باشیم یا داشته باشیم، بعد در همین لبس الحریر می‌فرماید «فکلّ من الحرمة و الشرطية مستقلة في الجعل» هم حرمت نفسی لبس الحریر استقلال در جعل دارد و هم شرطیت آن استقلال در جعل دارد. بعد می‌فرماید «و ليس جعل الشرطية بتبع جعل الحرمة» شرطیت را ما از حرمت نفسی استفاده نکردیم، حالا آن دو مثال هم در کلام نائینی نیست، ما دو سه تا مثال زدیم که محرّمات نفسی داریم که شرطیت را از آن نسبت به صلاة انتزاع نمی‌کنیم. بعد می‌فرمایند اینها هیچ کدام سببی و مسببی نیستند، اگر ما در هر کدام شك کردیم اصالة البرائة مستقلاً جاری می‌شود.

قسمت دوم در جایی است که ما شرطیت را از يك تكلیف نفسی انتزاع کنیم، نائینی می‌فرماید اینجا هم خودش دو صورت دارد، یا این تكلیف نفسی منشأ انتزاع يك تكلیف منجزّ واصل إلی المكلف است! یعنی شرطیت را از يك تكلیف نفسی منجزّ واصل إلی المكلف انتزاع می‌کنیم، این يك. یا این شرطیت را از تكلیف به وجوده الباقي انتزاع می‌کنیم، یعنی ولو غیر منجزّ باشد ولو غیر واصل إلی المكلف باشد. مثال می‌زنیم، اول اینکه آنجایی که ما شرطیت را از يك تكلیف نفسی، آن هم واصل إلی المكلف انتزاع کنیم، می‌فرماید مثل همین شرطیت اباحه‌ی مکان در باب صلاة، این شرطیت اباحه‌ی مکان مصلّی را از کجا به دست آوردیم، لا تخصب يك تكلیف نفسی است، غصب حرام است! چه بخوای نماز بخوانی و چه نخواهی، پایت را در يك جایی بگذاری اگر بدون اذن غیر باشد حرام است. ما این شرطیت را انتزاع می‌کنیم، دو مرتبه تکرار می‌کنند که از همان راه تزامم وارد می‌شویم می‌گوئیم در جایی که مصلّی می‌خواهد در مکان غصبی نماز بخواند اجتماع امر و نهی محال، این يك. غلبه می‌دهیم جانب نهی را بر جانب امر، این دو. بعد الغلبة می‌گوئیم پس این نماز که در اینجا واقع شده باطل است، باطل است یعنی غصب مانعیت دارد، یعنی عدمش که همان عبارت از اباحه باشد برای مکان مصلّی شرطیت دارد، این يك فرض. اما فرض دوم در جایی که شرطیت را انتزاع کنیم از يك تكلیف نفسی اما این وجوده الواقعي یعنی ولو لم یصل إلی المكلف، ولو كان غیر واصل إلی المكلف، بوجوده الواقعي.

فرق بین این دو مورد چیست و ثمره‌ی آن چیست؟ می‌گوئیم در جایی که ما شرطیت را از يك تكلیفی که منجزّ است مثل لاتبصر، با آنجایی که شرطیت را از يك تكلیف احتمالی ولو غیر منجزّ ما بخواهیم انتزاع کنیم فرقی چیست؟ می‌فرمایند در فرض اول وقتی شما می‌گوئید منشأ انتزاع باید تكلیف واصل به مكلف باشد، یعنی تكلیفی که مكلف علم به او پیدا کند، پس به مجرد عدم العلم منشأ انتزاع وجود ندارد. شرطیت و انتزاع شرطیت دائر مدار علم است، وقتی شما شك دارید و علم ندارید، به این معناست که منشأ انتزاع محقق نیست. نائینی اینجا سؤال می‌کند و می‌گوید آیا در این فرض ما برای رفع شك در شرطیت نیاز به

اصالة البرائة داریم؟ خير. اگر در يك جا گفتيم شرطيت را از يك تكليف نفسي منجز بايد انتزاع كنيم، چنانچه آن تكليف منجز نشد با شك در آن تكليف ميگويند اصلاً منشأ انتزاعي در كار نيست و اصلاً نيازي به جريان اصالة البرائة در شرطيت نداريم.

اما آنچه كه مهم است و از همين جا كم كم مرحوم نائيني ميخواهد به اشكال بر مرحوم شيخ وارد شود اين است كه ميفرمايد اگر منشأ انتزاع يك شرطيتي را تكليف نفسي به وجودها واقعي قرار داديم، گفتيم اگر يك تكلفي در واقع هم باشد ولو ما علم به آن هم پيدا نكنيم، اين شرطيت در اينجا موجود است. نائيني ميفرمايد در اينجا شك در تكليف نفسي ملازم با شك در شرطيت است، يعني شما وقتي شك ميكنيد كه آيا اين تكليف هست همين احتمال وجود تكليف واقعي كفايت در انتزاع ميكند، چون فرض ما الآن اين است كه در انتزاع منجز بودن آن تكليف لازم نيست، فرض ما اين است كه همين تكليف بوجودها واقعي كافيت در انتزاع شرطيت. پس تا ما شك كرديم در چنين تكلفي احتمال تكليف را ميدهيم، پس شك در تكليف ملازم با شك در شرطيت است و اين شك در شرطيت را بايد علاج كنيم.

نائيني ميفرمايد اينجا براي علاج شك در شرطيت بايد بين اصول محرز و اصول غيرمحرزه تفكيك كنيم. اگر اين اصلي كه در طرف تكليف جاري ميكنيد اصلي باشد كه خودش رافع در شرطيت است، مثل اصول محرز يا استصحاب، بگوئيد قبلاً اين تكليف نبوده و حالا هم استصحاب ميكنيم عدم اين تكليف را، اينجا چون اين اصل محرز است و واقع را براي ما احراز ميكنند، يعني گوياء در واقع ديگر تكلفي نداريم، وقتي نداريم منشأاي براي انتزاع نيست و با اين استصحاب ديگر نيازي به اجراي اين اصل در رفع شرطيت و نفي شرطيت نداريم، اما اگر شما آن اصلي را كه در مورد تكليف جاري ميكنيد از اصول غير محرز، مثل اصالة الحل باشد. اگر منشأ شرطيت، تكليف واقعي باشد ولو براي ما منجز نباشد و شما بيائيد اصلي كه براي نفي آن تكليف جاري ميكنيد اصالة البرائة باشد، حالت سابقه ندارد استصحاب كنيد بلكه فقط اصالة البرائة را جاري ميكنيد، ميگوئيد شك ميكنم در واقع اين تكليف هست يا نه؟ اصل برائت از اين تكليف است، نائيني ميفرمايد اينجا چون اصالة البرائة از اصول محرز نيست، كارتان تمام نشده، بايد بعد از اينكه اين اصالة البرائة را جاري كرديد نسبت به شرطيت يك اصل ديگر هم جاري كنيد، يك اصالة البرائة عن الشرطيه در اينجا نياز داريم، به مجرد اصالة البرائة عن التكلف ما نمي توانيم شرطيت را رفع كنيم، يك اصالة البرائة عن الشرطيه هم بايد جاري كنيم، لذا ميفرمايند جناب شيخ شما كه فرموديد، (1) شرطيت منشأ انتزاع ميخواهد (2) اگر منشأ انتزاع تكليف به وجوده واقعي باشد نه تكليف به شرطي كه واصل به مكلف باشد، اگر نسبت به آن تكليف استصحاب عدم تكليف جاري شود، ديگر براي شرطيت اصلي لازم نداريم، اما اگر نسبت به آن تكليف اصالة العلم يا اصالة البرائة جاري شد ما بايد نسبت به اين شرطيت يك اصالة البرائةاي جاري كنيم، پس اينكه شما شيخ اعلي الله مقامه مطلقاً ميفرمائيد برويم اصل را در نفي تكليف جاري كنيم ديگر كاري به اجراي اصل در اين شرطيت نداشته باشيم اين حرف درستي نيست.

بعبارة أُخري شيخ يك فرمايش خيلي روشني در رسائل فرموده و اينكه شرطيت مسبب از يك تكليف است، با اجراي اصل در سبب نوبت به اجراي در اصل در مسبب نمي رسد، نائيني ميفرمايد نه! اين سبب و مسبب اگر در سبب اصل محرز جاري كرديد نيازي به اجراي اصل در مسبب نيست، اگر در سبب اصل محرز جاري نكرديد اصل برائت و ... را جاري كرديد بايد در اين مسبب، يعني در اين شرطيت هم اصل براي خودش مستقلاً جاري كنيد، اين فرمايش نائيني را با همان آدرسي كه عرض كردم ببينيد.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين